

داستان ترکنازان هند

را بنده از بهر جهان و از جهان باده گلزنک و رخ خوب خوش

است

۱۵۳۰
۱۲۰۱۲۷

همایون شاه پور بابر شاه

۹۳۷
۵۰۶۶

داستان همایون اگر از سرگزشت بابر در شکفت افزائی بیشتر

نباشد کمتر هم نیست چنانکه چون بابر جهان را بفرزند مهتر خود

همایون واگزاشت همایون سر برادر داشت شاهزاده کامران

میرزا که فرمان فرمای کابل و قندهار و بامیان بود و شاهزاده

بندال و میرزا عسکری که در هند بیکار بودند و چون شنید

که کامران پیش پدر را بهانه ساخته با لشکر کابل باهنگ

گرفتند پنجاب روی به هند نهاده است از بدفرجامی پیش آمدن

او در همگامیکه پایه پادشاهی خودش هنوز در هند استوار گشته

اندیشید و بهتر همین دید که فرمان پنجاب و کشور های

آنسوی آب سند را با همه پیش در دست داشت بنا

او نوشته نزدش روان ساخت و کشور سنبل را به بندهال
 و فرمانفرمانی میوات را به میرزا عسکری ارزانی داشت و در
 اندیشه افتاد که چون کشوری که بر آب سند بودند از بند
 جدا شدند تا شکر نامدار پدرش در دست است بجای
 آنها چیزی از خاک هند به دلی بیفزاید و این را ندانست که
 همه زمین های شکر خیز را آسانی از دست او پس روی
 به بندهال کهند نهاد و در کالنج را در میان گرفت
 هنوز کار آنها را با انجام نرسانیده بود که شنید بان
 و بایزید (همان سرداران افغان که بر سر لکنور از بابر شکست
 خوردند و در بندهال کهند از دنبال کردن شکر بابر پریشان
 شدند) خود را به محمود خان پور سلطان سکندر لودهی رسانیده
 به سرکردگی او جوپور را به چنگ آورده اند
 ناگزیر از راجه کالنج پیشکش گرفته به جوپور روان شد و پس از

داستان ترکنازان هند

ناورو خونریزی رشته پیوستگی افغانان را از هم کسانیده چو نمود
 را بدست آورد و از آنجا بسوی باره استوار چنار که نزدیک
 بنارس بود روی نمود

چنار در آگاه در دست همان شیرخان افغان بود که پس
 از آن تحت دلی را از همایون گرفت

چون او در آن هنگام تاپ ایستادگی با لشکر همایون نداشت
 از این سوی همایون نیز چون از جنبشهای شورش انگیز بهادرشاه
 گجراتی گوشش زدش شده بود هر دو در دل خواهش مند آشتی
 بودند پس میان دوستی بسته در چنار را بدست شیرخان
 و گذاشت و شیرخان فرزند خود قطب خان را با پانصد
 سوار بچاکری همایون یا به گروهی داده همایون از در چنار
 برخاست که هنوز با بهادرشاه گجراتی روپرو نشده بودند که
 قطب خان بسوی چنار گریخت

چون پیش از آن محمد زمان میرزا که نبیره سلطان حسین میرزا
و خویش نزدیک همایون بود با چند تن از سرداران خجستان
سازش نموده بود که همایون را از میان بردارد و پادشاهی
هند را بچنگ آورد و این راز آشکار گردیده بدانندیشان بنوا
رسیدند و محمد زمان میرزا خودش در دژ بیانه زندان شد
و نگهبانان را فریفته از بیانه بگریخت و به گجرات نزد بهادر شاه
پناهمیده از چندان پذیرفت شده بود همایون در آنگاه که به آگره
رسید او را از بهادر شاه بخواست

بهادر شاه که در آنروزها کشور مالوه را به گجرات افزوده و بر
همه کشورانیکه از دلی جدا شده بودند دستبردها نموده بود و شایان
برار و خاندیس و احمد نگر بیاس بزرگی خود کوچکی باو می نمودند
چنان بر بلندی پایه و شکوه سروری خود میسنازید که پله خواش
همایون را سنگی نه نهاد و پا سخ درستی نداد از نیروی میان

واستان ترکنازان هند

آن هردو پادشاه گفتگوی دشمنی دراز و درهای کینه‌جویی
بازگشت

علاءالدین پور بهلول شاه لودی که در روزگار بابر پس از
گرفتن دہلی از پورشہا یافته فرماندہ پانی پت و سیکری
شد پس از آنکہ در شاہ راہ نمک شناسی پای رفتارش
اندک لغزشی نمود بگوئے زندانی کرامی بہ بخشان فرستادہ و از
آن سرزمین نان پارہ باو دادہ شد

شاید از رساندہ کامران میرزا یا از رکنر دیگر بخشان را با کردہ
بہ گجرات رفت و در ہمان هنگام بہ بہادر شاہ پیوست
کہ میان او و ہالیون سخنان خشم انگیز رفت و آمد می نمود
بہادر در ہچنان روزی پایگاہ او را یاری آسمانی
دانستہ بر سر و چشم خود جای دادش و بر ہمہ چنان دانمود
ساخت کہ امروز بجز این شہر یار کہ خداوند زادہ ہمہ پادشاہان

بند است کسی روادارِ تحتِ ولی نیست و خرد و بزرگ
 را سزاوار همین است که در یاری او بجان بکوشند و جامه
 پادشاهی را که زینبندۀ بالای فرخنده اوست باد بپوشند پس
 آنمایه پول فسراوان به علاءالدین داد که او در چند روز چهل تیر
 سوارِ افغان از سرسوی گرو خود فراهم کرد
 پس از آن پیادۀ شاه آن لشکر را بسرکردگی تاتارخان پور
 علاءالدین بر سر آگره فرستاد و تا آگهی یافت که آنها در بیانه
 را گرفته گرو و بر آگره را می تازند خودش لشکر به چتور کشیده
 آنها را در میان گرفت و چون شنید که آن لشکر در بیانه را
 از دست داده از آسیب سپاه شاهزاده بندال میرزا که بفرمان
 همایون بجنگ نامزد شده بود پراکنده گشتند و تاتارخان بانه
 سدن از سرکردگان در یکجا کشته شدند شکسته دل شد و به
 پیشکشی از رانا بسنده کرده از گرو چتور برخاست و به کجرات

داستانِ ترکنازانِ هند

برگشت

{ ۹۳۴
۱۵۳۳ } همایون برای نگهبانی دہلی و ژا استواری برکنارِ رود
جمن بنیادِ نہادہ نامش را (دین پناہ) نہاد
بہادرشاه کہ اورا سرگرم آن کار دید دوبارہ لشکر بہ چتور
کشید و آہنجا را گرد گرفت

ہمایون آن ڈژ را بہ سردارانِ نامی سپردہ با لشکر
بہ سارنگ پور نہاد و گفتگوی جنگ را با بہادرشاه از سر
گرفت

بہادرشاه باز پاسخہای ناتراشیدہ داد و فرستادگان -
ہمایون کہ از درگاہ بہادرشاه برگشتند گفتند کہ دلیری او
از آنست کہ او سرکارِ ہمایون را پای بند آہن می شناسد و
چنین میداند کہ تا ہنگامیکہ او بزیر دست ساختنِ تاسلمانان
می پروازد پادشاہ با او جنگ نخواہد کرد

همایون برای پرمیز از همان بدنامی دست نگه داشت و چون شنید که بهادر شاه چور را گرفته و روی سوی خودش نهاده او را پیشباز نمود و هر دو شکر در جانی بهم رسیدند که مندسوری نامیدش

بهادر شاه توپخانه بسیاری همراه داشت که توپچانش پرتگیزیانی بودند که دستگیر ساخته بود و توپچی باشی او رومی خان نامی بود

از مردم اسلام بول

پس جای بسیار درستی برای توپخانه برگزید و توپها را سوار کرده گرد آنها را بکنده استوار ساخت و تا دو ماه هر روز بنگ پپرداخت و اندیشش آن بود که لشکر همایون را بتزویک توپخانه برده تباہ نماید و چون پادشاه منول باندیشته او پی برده بود لشکر را میفرمود که به تیررس توپخانه نروند از اتزوی بهادر تیرش بنگ آمد

داستان ترکنازان بنده

آنگاه همایون فرمود تا چند هزار سوار تیرانداز و جنگ آزموده
مخول گرداگرد لشکرگاه بهادر را بتاختند و راه آمد و شد
را به اردوی او بستند ازینروی خوراک به بهادر نرسید
و تنگی خونریزی در اردویش پیدا شد چنانکه جانورانی که در
اردو بودند همه بکار آمدند

بهادرشاه چون دید که شکریان را از زور گرسنگی
دم واپسین فرارسیده از بیم گرفتاری نیم شبی از پس
سراپرده خود با چند تن از بزرگان نامور خود رو به مندو به
گریخت و سپاه را بخودشان واگذاشت آنها نیز چون باد
شد و از گریز پادشاه خود آگاه گشتند پراکنده شدند

همایون بهادرشاه را دنبال نمود در راه بهر که رسید او را
بکشت تا رسید بر در مندو و چون بهادرشاه خود را به در
رسانیده باره گزین شده بود آنجای را گرفت و پس از

چندی شبی با سیصد مرد از دیوار باره برآمد گجراتیان در
تاریکی شب ندانستند که شماره مغولان که بدژ درآمده اند
چند است از سوی دیگر بگریختند

بهاور شاه با چند هزار سوار به جانپانیر افتاد و از آنجا چون
شنید که همایون به دنبال او میآید آن اندازه زرو کوهر
که توانست از باره محمدآباد جانپانیر برداشته به احمدآباد
گجرات و از آنجا به کبایت گریخت

همایون پاره آن شهر را تاراج نموده شامگاه روزیکه
بهاور شاه از کبایت برآمده با بخت دیو گریخت بد آنجا
رسید و دید که جا تر است و بچ نیست
آنجا شنید که همگی اندوخته های شاهان گجرات در جانپانیر
است پس بد آنسوی برگشته آنها در میان گرفت
گویند کیسوی آن در رو به جنگل سختی بود که زمینداران

واستان ترکمانان بند

از میان آن چیزهای خوراکی بیای دیوار می‌سازند و باره
نشینان آنها را از دیوار بالا می‌کشیدند

همایون بدانسوی آگهی یافته شبی فرمود تا لشکریان از بر سر
جنگ در انداختند و خودش با سید تن که یکی از آنها

بیرمخان بود میجها به پاهین باره فرو برده کمند با بر پا کردند و بر
باره فراز شده خود را به دروازه رسانیده بگشادند و شکر

باندرون رفته یکباره شهر را بدست گرفتند و هر چه از
شکر گجرات یافتند (بجز فرمانده آنها اختیاریان و کسان

او که بزینهار درآمدند) همه را بگشتند و همه کجینه های شهر را
گجرات که اندوخته سالهای دراز بود بچنگ تاراج شکر

همایون و راقماد

پس از آن چون همایون شنید که بهادرشاه از سنار پو
غداد الملک را به احمد آباد فرستاد و او آنها رفته باندازه

پنج هزار لشکر فراهم نموده است آهنگ احمدآباد نمود عموماً الملک
 از احمدآباد برآمده به میرزا عسکری که سرکرده لشکر پیش جنگ
 بود برخورد و بیک آسیب لشکر او شیراز فرامی سپاشت
 از هم پاشید و همایون به احمدآباد درآمده آنجا را به میرزا عسکر
 و دیگر شهرهای گجرات را به بزرگان جنتای واده سمند
 کشورشانی را بسوی برهانپور تاخت و بهرچه توانست بدانشان
 زبان رسانیده به مندوشتافت که پی در پی از میکسوی آگهی
 تا پنجاریهای شیرخان و از یک روی چگونگی سرشی میرزا
 عسکری و روی نهادنش به آگره گوشزد همایون شد و
 ناگزیر روی به آگره نهاد

سرگزشت میرزا عسکری چنین است که چون بفرمانفرمانی
 احمدآباد سرفراز شد بر یکی از بزرگان که نامش غضنفر
 بود از رهگذر لغزشش زبانی خشم نموده زندانش کرد و

او از بند رہائی یافتہ تزو بہادر شاہ رفت و او را بر آن شبت
 کہ لشکری آراستہ نمودہ آہنگ احمد آباد کرد
 برخی از بزرگان شورش پسند میرزا عسکری را گفتند کہ اگر
 خود را پادشاہ و ادیار خوانی مردم سپاہ از روی یکدیگر کوشیدہ
 دشمن را نابود خواہند ساخت میرزا برابر مردم سرازان
 اندرز باززد و باللشکر کہ داشت بہادر شاہ را پیشباز
 نمود و در جائیکہ نزدیک لشکر بہادر شاہ بود فرود آمدہ۔
 ہسنگام شب بہ گلوزہ توی خراگہ بہادر شاہ را سرنگون ساخت
 و بی آنکہ تا بامداد ماند و جنگ کند باین اندیشہ کہ از گرفتن
 شہر جانپانیر کہ تختگاہ کجرات است پادشاہ خود سر کجرات
 تواند شد روی بد آنسوی نہاد فرماندہ جانپانیر او را راہ نہاد
 پس او چون شنید کہ احمد آباد نیز بدست بہادر شاہ افتاد
 از روی درماندگی فراسوی آگرہ شد کہ در آنجا لشکر درستی

فرانسم کرده دست بکارزند که در آنمیان سواری همایون
از مندو در رسید و چاره یخز پوزش ندید
همایون از گناه او چشم پوشید و میخواست سامانی بپسند
و سامانهای از دست رفته را باز بچنگ آرد که فرمانده جانپانیر
بدرگاه رسید و دانست شد که آن شهر را بی جنگ بدست
دشمن داده و بی آن آگهی رسید که مالوه نیز مفت بدست
دشمنان افتاد ازین روی دست و دوش از کار ستر
مشد و تا چند ماه هیچ کار رسیدگی نکرد و دشمنان از
برسوی سر بشورش بلند کردند و مردن سلطان جنید بر آن
که در همین سال روی نمود از آن روی که او از سرداران
و فرمانده جوپور و سنکر استوار جلو پیشانی افغانان بود
بیشتر بایه دل شکستگ همایون شد
براینهمه چون دید که شیرخان بی پای شهر آشوبی بیابانها

واستان ترکنازان بند

دور و دراز نامنجاری را در نور دیده بخودی خود در روز ششم

ماه دوم سال نه صد و چهل و چهار تا زسے
 و نختین روز ماه هفتم سال یک هزار و پانصد و سی

$$\frac{944}{2018}$$

$$\frac{1536}{600}$$

و هفت فرنگی توپخانه و سامان را از روی آب روان ختم
 خود از کنار رود باهنک جوپور جنبش نمود و چون در آن روز

شیرخان نکهبانی و ژ چنار را به غازیخان سور گزارشته خود
 بر سر بنگال رفته بود همایون آن جای را در میان گرفت غازیخان

تا دو سه ماه خودداری کرد در آن میان رومی خان از بهادر
 شاه روگردان شده نزد همایون آمد و چون همایون میداشت

که بالا گرفتن کار بهادر شاه از پر تو کاروانیهای رومی خان بود
 او را گرامی داشته توپخانه خود را باد و گزارشته گرفتن و ژ

را از خواست

رومی خان دید که بر آن باره از سه سوی که بشکلی است

از رکنبر استواری رخنه نمیتوان افکند پس از آنسوی که رو

آب گنگ بود آغاز کار نمود و بدستگیری
 کشتیها بر آن باره دست یافت

گویند دست راست سه سد تن از توپچیان ساخلو را پس

از گرفتن دژ برید همایون پس از گرفتن چنار از آنجا

کوچ کرده به کناره های رود گنگ سرزیر شد و پیش

از آنکه به پتله برسد محمود شاه بنگالی از جنگ جلال خان

پور شیرخان شکست و زخم خورده بارود در رسیده از

یاری جنت از آنسوی همایون در آغازهای سال نهد و

چهل و پنج روی به بنگال نهاد و از میان راه جهانگیر

مغول را از پیش فرستاد که دژ سیکراکلی را که بر سر

خاک بهار و بنگال و چون یکسوی آن آب گنگ و سو

دیگرش کوهستان دشوار گزار بود در استواری همتا نهاد

بچنگ آرد و میرزا بهندال را نیز برای خوابانیدن آشوب

سلطان میرزا نامزد فرمود

شیرخان در همان روزها که در بنگال از آهنگ همایون

بسوی چنار آگهی یافت بانجام کار بنگال شتافت و بزودی

برگور که پای تخت آن کشور بود دست یافت و چون شنید

که همایون باره چنار را گرفته ره نورد سوی بنگال است فرزند

خود جلال خان را به سیکراکلی فرستاد که چند روزی سر راه

بر لشکر همایون گرفته نگزارد پیش بیاید تا او مردم خاندان

خود را با اندوخته ها و سرانجام های پادشاهان بنگال که در گور

بوسمت آورده از میان دربرود و به رهتاس برساند و

اگر زمین را سخت و دشمن را زبردست بنکرد ایستادگی

نموده به گور برگردد چنانکه جلال خان پیش از جهانگیر بیگ

بدانجا رسیده چند روزی بیاسود و همان روز که جهانگیر اینجا

رسید جلالتخان بر او بتاخت و خودش را زخمدار و
شکرش را شکسته ساخت جهانگیر زخم خورده و پریشان
به ارو و درآمد و چون همایون به سیکراکلی رسید جلالتخان
از پیش برخاسته بسوی کوهستان نزد پدر شتافت
و همایون از آنجا سوار شده بی آنکه دچار دوشمائی شود به
گور درآمد آن شهر را بدست گرفت

در آنجا خواست چندی بیاساید و شکریان را و جانوران
را نیز آسایش دهد که از همانجا رنجهای گوناگون که او را به
تنگنای بیکسی و درماندگی در افکند آغاز شدند

نخست نوغان بارش چنان پر زور فرارسید که کسانی که
زنده بودند در زندگی خود رود گنگ را بدانگونه لبالب ندیده
بودند و جویهای باریک رودخانههای ژرف شده راه آمد
ورفت بند شد از همین روی شماره شکرنی از شکریان و

داستان ترکنازان هند

جانوران اردوی همایون روی به تباہی نهاد
 در همان روزها آگهی رسید که شاهزاده هندیال میرزا که به
 هوا بانیدن آشوب سلطان میرزا نامزد بهار شد به آگره رفته
 و درفش خود سری برافراشته و بی را گرد گرفته است
 از آنسوی شیرخان که از تباہی لشکر همایون
 و سرکشی هندیال میرزا شنید از ریتاس سپاه به بهار
 کشید آنجا را با بنارس گرفت چنار را دوباره بدست
 آورد چونپور را در میان گرفت و دسته های لشکر بهرسوی
 بخش نموده تا غنوج را جایجا زیر چادرهای سپاه خود درآورد
 همایون همینکه دید راه را برای جنبشهای لشکری باز شد دو سه
 تن از سرداران بزرگ مغول را با لشکری که میتوانست
 در بنگال گذاشته خود روی به آگره نهاد
 در راه محمد زمان میرزا از پیاور شاه گجراتی جدا شده باو

پیوست و پوزشش پذیرفته شده نوازشش یافت
 پس از آن همایون یکایک در راه شنید که شاهزاده
 کامران سیرزا با دو هزار سوار از افغانستان به بهانه کمک
 برادر بیرون آمده و چون به آگره رسیده خود را پادشاه
 خوانده و کمر گرفتن دلی استوار بسته و خواست در رفتن
 شتاب نماید که راه خود را بسته دید
 شیرخان با لشکری آراسته در جوسار برابر اردوی همایون
 سرپرده جنگ جوی برافراشت
 چون دانسته شده بود که شیرخان از درجنپور برخاسته
 با شتاب بسیار بدانجا رسیده و در همان روز در فرنگ
 راه نوردیده بود سران سپاه به پیشگاه همایون گزارش نمودند
 که تا از خستگی و کوفتگی راه در نیامده ازین بهتر هیچ نیست
 که در دم بر او بتازیم همایون از رگمزر پاره کنکاشش با

واستان ترکنازان هند

بدان کارتن درنداو و فردای آن روز دیدند که شیرخان
 جایهای خوب بدست آورده برابر اردوی خود چنان شکرها
 برافراشته که نمیتوان بدان سوی گزر نمود و نمیتوان بر او
 یورش برد و شنیدند که شیرخان نام پادشاهی نیز
 خود گزاشته اکنون سرش دارای افسر است
 بمایون نیز اردوی خود را بکند و خاکریز استوار ساخت
 و تا دو سه ماه که هر دو اردو برابر هم بودند با آنکه شیرشاه
 آزارها و زیانها رسانید بمایون میکوشید بفرار هم آوردن سالان
 کشتیها برای ساختن پل تا بپایداری آن از رود گنگ
 گزاشته از کنارهای آندست رود راه آگره را بسپرد
 در آنمیان روز بروز بر شماره شکر شیرشاه افزوده میشد
 سرانجام هنگامیکه نزدیک بود پل ساخته شود شیرشاه
 مردم رازدار خود را فرستاده با بمایون آشتی کرد و پیمان

اینکه بنگاله و ریتاس بدست شیرشاه باشد و فریوس
 و سومه آن هر دو کشور بنام همایون باشد و چون دانست که
 سپاه مغول را از رگزر او چندان هراسی در دل نماند
 روز دیگر که ششم ماه دوم سال نه صد و چهل و ^{۹۴۶}
 و شش تازی و بیت و ششم ماه ششم سال یک هزار و ^{۹۴۶}
 پانصد و سی و نه فرنگی بود چادر و خرگاه خود را با لشکری
 بجای خود گذاشته کزیده سپاه خود را برداشت و پوشیده
 رو بدنبال اردوی همایون روانه شد و به هنگام شب برشته
 بسوز سپیده درست بالا نیامده بود که شکر خود راسته بخش
 نموده از ستر سوی چنان بر اردوی همایون تاخت که همه
 را سراسیمه ساخت

شکر همایون هیچ راه گریزی نیافتند جز بسوی رود
 همایون خواست که پای مردانگی افشوده تاجان وارو به جنگ

سروارشش نکزاشتند و لگام اسب او را گرفت بسوی آب کشیدند و چون پل انجام نیافته بود همایون با همه سرداران و شکرپانش با اسب باب زدند و بیشتر آنانکه از شمشیر دشمن جان بدر بردند در آب مردند

پیش از آنکه همایون بکناره دیگر رسد اسبش در غلغله و در آب فروشد و خودش بیاری آب کشی که بر نیگ رسیده خودش سوار بود تند رست جان بدر برد و بجز مردم هند که همراه او در بازار بودند نزدیک هشت هزار مغول که محمد زمان میرزایی از آنها بود در آب فرو رفتند

همایون با بازمانده تیغ آبدار و رودخانه خونخوار روی سوی آگره نهاد

گویند آن مرد آب کش را که هاشم نظام بود چون به آگره رسید بر تخت نشانیده پادشاهی نیمروز (یا دو چاغ) در

در پاداشش آن چاکری بدو داد و او در دارائی همان اندازه
پادشاهی همه گسان و دوستان خود را بی نیاز گردانید
چون شاهزاده کامران از آمدن همایون شنید از روی پرور
شهرم نموده به الور نزد هندال میرزا رفت و از آنجا بهم
روی بیارگاہ والا نهادند

در آن میان جهانگیر بیگ و ابراهیم بیگ مغول از بنگال و سلطان
میرزا که شاهزاده هندال بخوانیدن آشوب او نامزد بهار شده
خود پیرو رفتار او شد از غنوج کشورهاستان را بدشمن ست
داد و به آستان رسیدند و گناه همه آنها که سر از فرمان
بر تافتہ بودند بخشیده شد

پس از آن همایون باندازه که توانست زبان ریزی کرد
که برادران را با خود یکدل ساخته آن دشمن زبردست
را از پای بیدازد و کوششهایش سودی نبخشد

داستان ترکنازانِ هند

سرانجام کامران میرزا خواجہ کلان بیگ را با سردارانِ نادر
 به لاهور فرستاده خود از پی او روان شد و سه هزار
 سوار بچاکریِ همایون گزاشت
 در میانِ آن چند ماه که همایون در شکستہ بندیِ کارہاسے
 خود و رام کردنِ برادرانِ خردباخته رسیدہ ہوشش میپرداخت
 شیرشاہ ہمہ کشورمانیکہ پیش از آن گرفتہ و از دست دادہ
 بود بازگرفت و بنگال را نیز بچنگ آوردہ ہمہ را باین
 آورد و با شکر فراوان کہ برخی پنجہزار سوار نوشتہ اند
 بر لبِ آبِ گنگ نزدیکِ غنوج فرود آمدہ پس خود قطب
 خان را بدین سویِ آب فرستاد
 ہمایون لشکری بہ پیشواز او روان ساخت و آن سپاہ نزد
 کاپی بہ قطب خان برخوردہ جنگ کردند و قطب خان را با
 بسیاری از سردارانِ افغان کشتہ سر اورا نزدِ ہمایون